

## الهیات رهایی‌بخش مارکسیسم<sup>1</sup>

میشل لوی

برگردان: احسان کریمخانی\*

در وهله نخست الهیات رهایی‌بخش مجموعه نوشته‌هایی است که از سال 1971 این افراد دست به نگارش آن زده‌اند: گوستاو گوتیه (پرو) روبم آلوز، هوگو آسمان، کارلوس مسترز، لئوناردو باف و کلودویس باف (برزیل) جان سابرینو و ایگناسیو الاکورا (السالوادور) سگوندو گالیله‌ئا و رونالدو مانوز (شیلی) پابلو ریچارد (شیلی و کاستاریکا) خوزه میگوئل بونینو و خوان کارلوس اسکانونه (آرژانتین) انریکو دوسل (آرژانتین و مکزیک) و خوان سگوندو (اروگوئه). البته این فهرست محدود به برخی از افراد شاخص است.

بدنه‌ی اصلی نوشته‌های آنان نمایان‌گر جنبش اجتماعی عظیمی است که در آغاز دهه شصت درست پیش از انتشار آثار جدید الهیات، پا گرفت. جنبش اجتماعی مذکور بخش‌های قابل توجهی از کلیسا (کشیشان، احکام دینی، اسقف‌ها) جنبش‌های دینی غیر روحانی (گروه کاتولیک اکسیون، جنبش دانشجویی مسیحی، کارگران جوان مسیحی) کمیته‌های روستایی با عضوگیری عام، کمیته‌های روستایی-شهری، کارگری، ارضی و کمیته‌های کشیش بنیاد را در بر می‌گرفت. بدون در نظر گرفتن عمل این جنبش اجتماعی، تحت عنوان مسیحیت رهایی‌بخش، نمی‌توان این پدیده تاریخی و اجتماعی مهم در آمریکای لاتین طی این سی سال اخیر را - هم‌زمان با خیزش انقلاب در آمریکای مرکزی، نیکاراگوا و السالوادور و ظهور طبقه کارگر جدید و جنبش دهقانی در برزیل (حزب کارگران و جنبش دهقانان بی‌زمین و غیره) - به‌درستی درک کرد.

کشف مارکسیسم به‌دست مسیحیان ترقی‌خواه و الهیات رهایی‌بخش، فرآیندی صرفاً فکری یا آکادمیک نبود. بلکه آغازگاه آن برخاسته از عاملی الزاما اجتماعی و واقعیتهای همه‌گیر و خشن در آمریکای لاتین بود: فقر. برخی مومنان، مارکسیسم را برگزیدند چرا که مارکسیسم بسیار نظام‌مند و منسجم به‌نظر می‌رسید و از علل فقر تبیینی جامع داشت. از طرفی مارکسیسم جسارت آن‌را داشت که برای محو فقر پیشنهادی رادیکال عرضه کند. برای مبارزه موثر با فقر، نخست لازم

1- Critical Companion to Contemporary Marxism Edited by Jacques Bidet and Stathis Kouvelakis / Liberation-Theology Marxism / Michael Löwy, 225 - 232

\*Email: eh.karimkhani@gmail.com

است که علل آن را شناخت؛ به قول کاردینال برزیلی دام هیلدر کامارا: **مادامی که از مردم می‌خواستیم که فقیر را دستگیری کنند، مرا قدیس می‌نامیدند. اما هنگامی که می‌پرسیدم چرا فقر چنین بسیار است؟ با من به‌عنوان یک کمونیست برخورد می‌شد.**

ارائه‌نمایی کلی از طرز تلقی الهیات رهایی‌بخش نسبت به مارکسیسم کار آسانی نیست. چرا که از یک‌سو شاهد تنوع رهیافت‌های پرشمار در الهیات رهایی‌بخش هستیم؛ دامنه‌ی این تنوعات از کاربرد محتاطانه چند عامل تا ترکیب کاملی از آنها را شامل می‌شود (هم‌چون جریان مسیحیان طرفدار سوسیالیسم)، از سوی دیگر بین سال‌های 1968-1980 نیز شاهد تغییر در موضع‌گیری‌ها بوده‌ایم. هر چه مواضع در 1968 رادیکال بود امروزه - به پیروی از نقدهای رم و توسعه اروپای غربی در سال‌های 1989 - مواضع محتاطانه‌تری اتخاذ می‌شود. هر چند بر اساس آثار برجسته‌ترین متالمان و اسناد موثق مربوط به اسقف‌ها می‌توان خاستگاه‌های مشترک بسیاری را در میان آنها تشخیص داد.<sup>1</sup>

برخی متالمان آمریکای لاتین (به تاسی از آلتوسر) مارکسیسم را شاخه‌ای از علوم اجتماعی و یا معادل کلی آن معرفی می‌کردند و آن را به‌شیوه‌ای کاملاً ابزاری به کار می‌بردند تا به دانشی عمیق از واقعیت آمریکای لاتین دست یابند. چنین تعریفی از مارکسیسم هم‌زمان بیش از اندازه عریض و طویل و در همان حال محدود بود. عریض و طویل از این لحاظ که مارکسیسم همه‌ی علوم اجتماعی نیست و محدود به این خاطر که مارکسیسم صرفاً یک علم نیست؛ بلکه مبتنی بر گزینه‌ای عملی است که نه تنها به فهم جهان بلکه به تغییر آن نیز نظر دارد.

در واقع علاقه به مارکسیسم در میان متالمان الهیات رهایی‌بخش - برخی نویسندگان به‌جای «علاقه» از شیفتگی سخن می‌گویند - عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن است که با استعانت از چند مفهوم معدود برای اهداف علمی بتوان کسی را به‌چیزی معتقد کرد، بلکه هم‌چنین باید ارزش‌های خود مارکسیسم را نیز در نظر گرفت؛ یعنی گزینش‌های اخلاقی-سیاسی و پیش‌جسته<sup>2</sup> آن از اتوپایی در آینده. گوستاو گوتیه اظهارات بسیار موشکافانه‌ای در این باره دارد، به‌نظر او مارکسیسم خود را محدود به ارائه تحلیلی علمی نمی‌کند؛ بلکه هم‌چنین شوقی اتوپایی به تغییر اجتماعی دارد. او نگاه علمی آلتوسر را به نقد می‌کشد. آلتوسر «وحدت عمیق آثار مارکس را در نمی‌یابد، در نتیجه، از فهم ظرفیت آثار مارکس در برانگیختن پراکسیس انقلابی، رادیکال و دائم باز می‌ماند».<sup>3</sup>

متالمان رهایی‌بخش از کدام منابع مارکسیستی الهام می‌گرفتند؟ دانش آنان از نوشته‌های مارکس بسیار متغیر بود. برای نمونه انریکو دوسل بی‌هیچ تردیدی از جمله کسانی بود که مجموعه آثار مارکس را بیش از همه مطالعه کرده بود و مجموعه آثاری در این باره با تبحر و اصالتی تحسین برانگیز به چاپ رساند.<sup>4</sup> با وجود این، در آثار گوتیه، برادران باف، هوگو آسمان و چند تن دیگر نیز شاهد ارجاعات مستقیم به مارکس هستیم.

از سوی دیگر، نویسندگان مذکور احساس علاقه‌ای به مارکسیسم از نوع دستورالعمل‌های ماتریالیسم دیالکتیکی شوروی و یا احزاب کمونیستی آمریکای لاتین نداشتند؛ بلکه کانون توجه آنان مارکسیسم غربی - که در اسناد آنان با نام نئومارکسیسم شناخته می‌شد - بود. از این میان ارنست بلوخ از جمله نویسندگان مارکسیستی بود که بارها در نخستین اثر اصلی گوتیه به سال 1971 با عنوان الهیات رهایی‌بخش: چشم‌اندازها از او یاد شده است. در اثر فوق علاوه بر بلوخ، به

1- See dussel 1982 and Petitdemange 1985.

2- anticipation

3- Gutierrez 1972, p. 244.

این درست است که از سال 1984 در پی نقدهای واتیکان، گوتیه مواضعی کمتر متعهدانه اتخاذ کرد، به این معنا که ارتباط با مارکسیسم را به مواجهه‌ای میان الهیات و علوم اجتماعی تقلیل داد؛ بنگرید به گوتیه 1985.

4- See dussel 1985, 1990, and 2001.

آلتوسر، مارکوزه، لوکاچ، هنری لافور، لوسین گولدمن و ارنست مندل نیز اشاره شده است.<sup>1</sup> اما این منابع اروپایی نسبت به منابع آمریکای لاتینی دارای اهمیت کم‌تری هستند؛ برای مثال، حوزه کارلوس ماریاتگی اهل پرو مارکسیسمی اصیل را پایه نهاد که از روح سرخپوستی مایه می‌گرفت؛ انقلاب کوبا که چرخش گاهی کلیدی در تاریخ آمریکای لاتین بود و سرانجام نظریه وابستگی با نقد سرمایه‌داری وابسته که فرناندو کاردوسو، آندره گوندر فرانک، تئوتونیو دوس سانتوز و آنیبال کیخانو آن‌را پی‌ریزی کردند (که گوتیه چندین‌بار در کتاب خود به آنان اشاره کرده است).<sup>2</sup>

متالهان الهیات رهایی‌بخش - و در معنای گسترده‌تر مسیحیان الهیات رهایی‌بخش - خود را محدود به استفاده از منابع مارکسیستی موجود نمی‌کردند. آنان در پرتو فرهنگ دینی و هم‌چنین تجربه اجتماعی خود بنیانی نو پدید آوردند و موضوعات بنیادین اساسی مارکسیسم را از نو صورت‌بندی کردند. از این‌رو سزاوار است که آنان را نئومارکسیست بخوانیم، به‌عبارت دیگر آنان‌را باید نوآورانی دانست که به مارکسیسم جهتی نو یا چشم‌اندازی تازه بخشیدند و یا به آن یاری رساندند.

نمونه چشم‌گیر این نوآوری به‌کارگیری مفهوم فقیر در کنار واژگان کلاسیکی هم‌چون گارگر یا پرولتاریا است. پرداختن به مفهوم فقر، سنتی قدیم در کلیسا است که ریشه آن باز می‌گردد به منابع بشارت‌گویانه مسیحیت. متالهان آمریکای لاتینی خود را با این سنت که برای آنان منبعی همیشگی و الهام‌بخش بود، هم‌هویت می‌دانستند. اما آنان با این گذشته در موارد مهمی ناسازگار بودند: برای این متالهان، فقیر دیگر اُبژه هبه و صدقه نیست، بلکه سوژه رهایی خود است. اعانه و کمک پدرمآبانه ختم به همبستگی با آن کشاکشی می‌شود که فقیر برای رهایی‌بخشی به خود با آن درگیر است. اما این همان جایی است که پیوند با اصول بنیادین راستین مارکسیسم - یعنی رهایی طبقات کارگری به‌دست خود آنان - باید مدنظر قرار گیرد. این چرخش شاید مهم‌ترین نوآوری سیاسی پر معنایی باشد که متالهان الهیات رهایی‌بخش با توجه به آموزه‌های اجتماعی کلیسا پدید آوردند. این نوآوری هم‌چنین در حوزه پراکسیس اجتماعی نیز پیامدهای قابل توجهی دارد.

بی‌تردید برخی مارکسیست‌ها جانشین شدن مقوله‌ای مبهم، احساسی و نا روشن چون فقیر، به‌جای مفهوم «ماتریالیستی» پرولتاریا را نقد می‌کنند. اما باید گفت در واقعیت، مقوله فقیر با وضعیت آمریکای لاتین هم‌خوانی دارد؛ آن‌جا که هم در روستاها و هم در حومه نشین‌ها، انبوهی بی‌شمار از مردمان فقیر - بی‌کار، شبه بی‌کار، کارگران فصلی، دوره‌گردها، حاشیه‌نشینان، روسپیان و غیره - را می‌توان یافت که همگی از سیستم «رسمی» تولید کنار گذاشته شده‌اند. اتحادیه‌گرایان تجاری مارکسیست-مسیحی در السالوادور مفهومی را نوآوری کرده‌اند که دو جزو مردمان سرکوب شده و ستم دیده را با هم ترکیب کرده است: بیچاره-کارگر.<sup>3</sup> شایان ذکر است که اکثریت این مردمان فقیر - هم‌چون اکثر اعضای اجتماعات کلیسایی - زنان هستند.

یکی دیگر از وجوه تمایزبخش الهیات رهایی‌بخش مارکسیسم، نقد اخلاقی سرمایه‌داری است. در مسیحیت رهایی‌بخش که در وهله‌ی نخست ملهم از امر اخلاقی و امر دینی است، گرایش‌ها ضد سرمایه‌دارانه قاطع‌تر، رادیکال‌تر و سرسختانه‌تری در مقایسه با احزاب کمونیستی پارسایانه متأثر از الگوی استالینی از خود نشان داده است - چرا که از

1- در این اثر برجسته که به مسیحیت انقلابی در آمریکای لاتین می‌پردازد، ساموئل سیلوا گوتای از میان منابع الهیات رهایی‌بخش، نویسندگان مارکسیست دیگری را فهرست می‌کند: گولدمن، گارودی، شاف، کولاکوفسکی، لوکاچ، گرامشی، لومباردو رادیس، لومبورینی، سانجر واسگوئز، مندل، فانون، و کتاب ماه: بنگرید به سیلوا گوتای 1985.

2- برای آگاهی از به‌کارگیری نظریه وابستگی در متالهان رهایی‌بخش بنگرید به:

Bordini 1987, chapter 6 and Silva Gotay 1985, pp. 192-7.

3- تلفیقی است از دو واژه فقیر و کارگر Pooretariate/ Pobretariado من نیز دو واژه بیچاره و کارگر را با هم تلفیق کردم تا به این معادل رسیدم.

انزجاری اخلاقی مایه می‌گیرد. حال آن‌که مدل استالینیستی به ارزش‌های پیش‌برنده بورژوازی صنعتی و نقش تاریخی توسعه سرمایه‌داری صنعتی در ضدیت با فئودالیسم باور دارد. یک مثال در توضیح این پارادوکس کفایت می‌کند. حزب کمونیست برزیلی‌ها در قطعنامه ششمین کنگره خود به سال 1967 این‌گونه آورده است که «اشتراکی کردن ابزار تولید با مرحله حال و حاضر تضاد میان نیروهای تولید و روابط تولید هم‌خوانی ندارد». به عبارت دیگر، پیش از هر بحثی درباره سوسیالیسم، سرمایه‌داری صنعتی باید اقتصاد را شکوفا کند و کشور را مدرن سازد. در سال 1973 اسقفان و مهربان روحانی در غرب برزیل سندی با عنوان مویه کلیسا منتشر کردند با این نتیجه‌گیری که: **سرمایه‌داری باید که از میان برود، سرمایه‌داری این شرّ عظیم، این گناه مالامال، این ریشه‌گندیده و همان درختی است که همگان میوه و بهره آن‌را به چشم خود دیده‌اند: فقر، گرسنگی، بیماری، مرگ. برای پایان دادن به آن، باید مالکیت خصوصی ابزار تولید (در کارخانه‌ها، زمین، تجارت و بانک‌ها) از دور خارج شوند**<sup>1</sup>. در این سند و بسیاری اسناد دیگر که از گرایش‌های بخش مسیحی صادر می‌شود. می‌توان فهمید که همبستگی با فقیر منجر به لعن سرمایه‌داری و در نتیجه آرزوی سوسیالیسم می‌شود.

سوسیالیست‌های مسیحی در نتیجه رادیکالیسم اخلاقی ضد سرمایه‌داری خود، ثابت کرده‌اند که در مقایسه با مارکسیست‌هایی که به شدت درگیر منطق «توسعه‌گرایی» اقتصادی هستند. نسبت به فجایع اجتماعی که محصول «مدرنیته واقعا موجود» در آمریکای لاتین و منطق «توسعه توسعه نیافتگی» (برگرفته از اصطلاح مشهور گوندر فرانک) است، بسیار حساس هستند. برای مثال اوتاویو گولهرمه ولو<sup>2</sup> - مردم‌شناس مارکسیست ارتدوکس - کلیسای توسعه‌گرایی برزیلی را به شدت نقد می‌کند؛ چرا که «سرمایه‌داری را شری مطلق در نظر می‌گیرد» و تحول سرمایه‌داری در کشاورزی که خط سیری به سوی پیشرفت است را با نام سنت‌های پیشاسرمایه‌داری و ایدئولوژی‌های دهقانی رد می‌کند<sup>3</sup>.

در پایان دهه 1970، مضمونی دیگر نقشی فزاینده در اندیشه مارکسیستی برخی متفکران مسیحی ایفا کرده است: میل ترکیب بت‌ستیزی کتاب مقدس و نقد مارکسیستی بر بت‌وارگی کالایی. چفت و بست این دو در الهیات رهایی‌بخش با این عامل تسهیل می‌شود که مارکس خود از انگاره‌ها و مفاهیم کتاب مقدس در نقد سرمایه‌داری استفاده کرده بود.

بعل<sup>4</sup>، گوساله سامری<sup>5</sup> ممونا<sup>6</sup> و مولوخ<sup>7</sup> همگی استعاره‌هایی الهیاتی هستند که مارکس آنها را در کتاب سرمایه و دیگر نوشته‌های اقتصادی به کار می‌برد تا روح سرمایه‌داری را به‌خاطر تقدیس پول، کالا، سود و خود سرمایه و بازار به زبانی که مستقیماً از آیات عهد عتیق برگرفته شده‌اند، تفسیح کند. برای مثال از مبادله کالا اغلب با نام «معبد بعل» یا «ممونا» یاد می‌شود. مهم‌ترین مفهوم نقد مارکسیستی بر سرمایه‌داری خود «استعاره‌ای الهیاتی» است و اشاره به بت‌پرستی دارد: بت‌وارگی.

این وجوه استعاری الهیاتی و دیگر وجوه مشابه آن، در نقد مارکسیستی بر سرمایه‌داری با بسیاری از نقدهای متالهان رهایی‌بخش - که هیچ تردیدی در استفاده از آنها ندارند - سر‌آشنایی دارد. تحلیل موشکافانه از این «استعاره‌ها» را می‌توان

1- Obispos latinamericanos 1978, p. 71.

2- Otavio Guilherme Velho

3- See Velho 1982, pp. 125-6.

4- Baal

5- Golden Calf

6- Memmon

7- moloch

در کتاب انریکو دوسل به‌خوبی مشاهده کرد. این کتاب مطالعه فلسفی دقیقی است درباره نظریه مارکسیستی بت‌وارگی از نقطه نظر مسیحیت رهایی‌بخش<sup>1</sup>.

نقد نظام سلطه اجتماعی و اقتصادی در آمریکای لاتین به‌عنوان شکلی از بت‌پرستی نخستین بار در مجموعه نوشته‌هایی شکل گرفت که در دپارتمان پژوهش‌های اقتصادی دانشگاه سن خوزه در کاستاریکا به انجام رسیده بود و با عنوان جنگ خدایان: بُتان سرکوب و جستجوی خدای رهاانده، که بازخوردی چشم‌گیر داشت، منتشر شد. این کتاب هنگام انتشار در سال 1980 به چندین زبان دیگر نیز ترجمه شد. کتاب نقطه‌نظر مشترک پنج نویسنده آن- آسمان، هینکلامرت، پیکسلی، پی ریچارد و جی سابرنیو- است و گسستی قاطع است از سنت محافظه‌کار و واپس‌گرایی کلیسا که برای مدت دو قرن خداناباوری - که مارکسیسم شکل مدرن آن بود- را به‌عنوان دشمن دیرین مسیحیت معرفی کرده بود: **مساله امروزین آمریکای لاتین خداناباوری- مساله هستی‌شناسی وجود خدا- نیست، بلکه پرستش و تملق خدایان ناراستین نظام سلطه است... هر نظام سلطه‌ای با این واقعیت تشخیص می‌یابد که خدایان و بتانی می‌آفریند که به نکبت و ناصوابی زندگی قداست می‌بخشند... در این جنگ خدایان جستجوی خدای راستین ما را به بصیرتی رهنمون می‌شود که در برابر بت‌پرستی صف می‌آرآید، خدایان ناراستین، بُتان کشتارگر و سلاح مرگ‌آور مذهبی آنان را پس می‌زند. به خدای رهاانده ایمان آورید، همو که پرده از رخ بر می‌کشد و در پس جنگ فقیر بر ضد نکبت است و محققا در نفی خدایان ناراستین تحقق می‌یابد... ایمان در برابر بت‌پرستی صف می‌آرآید.**<sup>2</sup>

همین معضل موضوع تحلیل عمیق و نوآورانه‌ای بود که هوگو آسمان و فرانس هینکلامرت در کتابی مشترک با نام پرستش بازار: مقاله‌ای در باب اقتصاد و الهیات (1980) به آن پرداختند. این کتاب در تاریخ الهیات رهایی‌بخش نخستین اثری است که به‌روشنی نظام سرمایه‌داری را به‌عنوان یک نظام پرستش‌گر به چالش می‌کشد. آموزه‌های اجتماعی کلیسا پیوسته تنها نقدی اخلاقی بر اقتصاد «لیبرال» (یا سرمایه‌دار) وارد می‌کردند. اما آن‌گونه که آسمان اشاره می‌کند، نقد منحصر الیهیاتی هم‌چنین باید سرمایه‌داری را دینی ناراستین معرفی کند. اما ماهیت پرستش بازار چه در خود دارد؟ بنابر نظر آسمان، «دین اقتصادی» سرمایه‌داری خود را در الهیات کورکورانه پارادایم اقتصادی سرمایه‌داری و عمل پرستش بت‌وارانه زندگی روزمره، متجلی می‌سازد. مفاهیم کورکورانه دینی که در ادبیات «مسیحیت بازاری» یافت می‌شوند- برای مثال در سخنان رونالد ریگان، در نوشته‌های جریانات محافظه‌کار دینی و یا آثار «متالمان بُنگاهی» هم‌چون میشل نوآک<sup>3</sup> - صرفا کارکردی فرعی ندارند. الهیات بازاری- از مالتوس تا اسناد اخیرتر آن در بانک جهانی- الهیات قربانی‌کننده ددمشانه‌ای است: این الهیات نیاز به فقیر دارد تا زندگی آنان را در پیشگاه بت‌های اقتصادی فدا کند.

در این بخش، هینکلامرت، الهیات جدید امپراطوری آمریکائیان دهه‌های هفتاد و هشتاد را تحلیل می‌کند که به‌شدت با بنیادگرایی دینی دنوردیده شده است. خدایان این امپراطوری چیزی نیستند مگر «تجسم برین شده قوانین بازار»<sup>4</sup> و کیش او که ترجم و دلسوزی را جایگزین قربانی ساخته است. خدانگاری بازار، خدای پول را می‌آفریند که شعار مقدس آن بر روی هر اسکناس دلاری حک شده است: توکل بر خدا<sup>5</sup>.

1- See Dussel 1993.

2- Assmann et al. 1980, p. 9.

3- Michael novack

4- "transcendentalized personification of the laws of the market"

5- See Assmann and Hinkelammert 1989, pp. 105, 254, 321.

تحقیقات صورت گرفته در دپارتمان پژوهش‌های اقتصادی کاستاریکا، مسیحیانی که دغدغه اجتماعی دارند را تحت تاثیر قرار داده و الهام‌بخش نسلی نو از متالمان الهیات رهایی‌بخش شده است. برای مثال، یانگ مو سانگ جوان برزیلی با تبار کره‌ای در کتاب خود با عنوان پرستش سرمایه و مرگ فقیر (1980). نقدی اخلاقی-دینی متوجه نظام سرمایه‌داری بین‌المللی می‌کند، نظامی که نهادهایی همچون بانک جهانی میلیون‌ها فقیر در جهان سوم را محکوم به قربانی کردن زندگی خود در مسلخ خدای بازار جهانی کرده‌اند. بی‌تردید همچنان که سانگ در بخش پایانی کتاب الهیات و اقتصاد (1994) می‌گوید، برخلاف بت‌پرستی باستان، ما نه با یک قربان‌گاه قابل رویت بلکه با نظامی سروکار داریم که قربانیان خود را با نام انگیزه‌های به‌ظاهر غیر دینی، زمینی، علمی و عینی به‌سوی خود فرا می‌خواند.

وجوه تمایز و اشتراک نقد مارکسیستی و نقد مسیحی-رهایی‌بخشی پرستش بازار چیست؟ از برخی جنبه‌ها، نمی‌توان خداناباوری را در مسیحیت یافت (برخلاف نظر بلوخ)، و یا الهیاتی روشن در مارکس یافت (برخلاف نظر مارکس‌شناس و مقاله برجسته انریکو دوسل)<sup>1</sup>. استعاره‌های الهیاتی، همچون مفهوم بت‌وارگی، در اندیشه مارکس ابزاری برای تحلیل علمی هستند، حال آن‌که، در مسیحیت رهایی‌بخش آنها اساساً معنای دینی دارند. اما وجه اشتراک نقد مارکسیستی و نقد مسیحی-رهایی‌بخش، ریشه در خصلتی اخلاقی دارد. یعنی شورشی پیش‌گویانه و خشمی انسان‌گرا در برابر بت بازار و حتی بیش از آن همبستگی با قربانیان آن.

در نظر مارکس نقد کیش بت‌وارگی کالاها نقدی بود بر از خودبیگانگی سرمایه‌داری از نقطه نظر پرولتاریا و طبقات ستم دیده اما در عین حال انقلابی. در نظر الهیات رهایی‌بخش، این نقد کشاکشی است میان خدای راستین زندگی و بت‌های ناراستین مرگ. اما هر دوی این نقدها، تکیه‌گاهی است برای کار زنده در برابر شی‌شدگی؛ چرا که زندگی فقیر و ستم‌دیده در برابر قدرت بیگانه گشته چیزهای مرده قرار گرفته است. و رای این همه، مارکسیست‌های بی‌ایمان و مسیحیان متعهد هر دو بر خود رهایی‌بخشی اجتماعی ستم‌دیدگان قمار می‌کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

1- See Bloch 1978 and Dussel 1993, p. 153.

1. Assmann, Hugo et al (1980), La lucha de los dioses. Los ídolos de la opresión y la búsqueda Del Dios liberador, San José (Costa Rica): DEI.
2. Assmann, Hugo & Franz Hinkelammert (1989), An Idolatria do Mercado. Ensaio sobre economiae teologia, San Paulo: Vozes.
3. Bloch, Ernst (1978), Atheismus im Christentum: Zur Religion des Exodus und des Reichs, Frankfurt am Main: Suhrkamp.
4. Bordini, Luigi (1985), O marxismo e a teologia da libertação, Rio de Janeiro: Editora Dois Pontos.
5. Dussel, Enrique (1993), Las metáforas teológicas de Marx, Estella: Verbo Divino.
6. Dussel, Enrique (2001) [1988], Towards an Unknown Marx: A Commentary on the Manuscripts of 1861–63, translated by Yolanda Angulo, London: Routledge
7. Dussel, Enrique (1982), 'Encuentro de cristianos y marxistas en América Latina', Cristianismo y sociedad, 74: 19–3
8. Dussel, Enrique (1990), El último Marx (1863–1882) y la liberación latinoamérica, Mexico: Siglo XXI.
9. Gotay, Samuel Silva (1985), O pensamento cristão revolucionario Na América Latina e no Caribe, 1969–73, San Paulo: Edições Paulinas.
10. Gutiérrez, Gustavo (1972), Théologie de la liberation. Perspectives, Bruxelles: Lumen Vitae.
11. Obispos Latinoamericanos (1978), Los obispos latinoamericanos entre medellín y puebla, San Salvador: Universidad Centroamericana
12. Petitdemange, Guy (1985), 'Théologie(s) de la libération et marxisme(s)', in 'Pourquoi la théologie de la libération', supplement to Cahiers de l'actualité religieuse ET sociale, 307.
13. Velho, Otavio Guilherme (1982), Sociedade e agricultura, Rio de Janeiro: Editora Zahar.



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی